

تغییرات اجتماعی و تأثیر آنها بر زبان و ترجمه

کامبیز محمودزاده *

چکیده

آگاهی از ارتباط تنگاتنگ میان زبان و جامعه، زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان زبان و حتی روان‌شناسان زبان را برآن داشته است تا بر اساس چارچوب‌های اجتماعی جوامع مختلف، الگوهایی از رفتارهای زبانی انسان بدست دهند و با این شیوه احتمالاً بتوانند هم به عملکرد ذهن آدمی هرچه بیشتر و بهتر دست بیابند و هم با تکیه بر چارچوب‌های نظام مند فرهنگی و جامعه‌شناختی جوامع زبانی گوناگون، گامی در رفع اشکالات ارتباطی از یکسو و ارائه راه کارهایی در زمینه ترجمه و نیز زبان‌آموزی بردارند. مقاله حاضر سعی برآن دارد تا با در نظر داشتن رابطه مستقیم میان زبان و ساختارهای ذهنی-فکری جامعه، مشخص نماید که تغییرات اجتماعی جوامع انسانی، اعم از تغییرات گسترده و عمیق، یا ناچیز و کم‌اهمیت تأثیر بسزایی بر زبان آن جوامع بگذارند. با معرفی این تغییرات که می‌توانند در سطوح زبانی مختلفی مانند سطوح واژگانی، دستوری و حتی معنی‌شناختی و منظورشناختی اعمال شوند، نگارنده تلاش خواهد کرد تا مشکلاتی را که زبان‌آموزان و مترجمان در ارتباط با این عناصر زبانی و آموزش یا ترجمه آنها در

برابر خود خواهند داشت به نمایش بگذارد و در صورت امکان راه حل هایی نیز در هر زمینه ارائه دهد.

کلید واژه ها: جامعه؛ تغییرات اجتماعی؛ زبان؛ ترجمه

۱. جامعه و زبان

هرگاه گروهی از مردم با آداب و رسوم، باورها و نگرشهای تقریباً یکسان، ویژگیهای فرهنگی و نیز چارچوب های فکری و عملکردی مشابه در یک محیط با یکدیگر زندگی کنند و از ابزار ارتباطی یکسانی استفاده نمایند، بافتی را بوجود می آورند که جامعه نامیده می شود. جامعه پدیده ای است چند بعدی که بدلیل ویژگیهایش، تعامل میان اعضای بوجود آورنده آن را میسر می سازد. این پدیده زنده و پویا، ویژگیهای خود را مدیون ذهن و زبان انسان است. بررسی عملکرد زبان در چنین بافتی، می تواند اطلاعات با ارزشی در اختیار ما قرار دهد. شاید به همین دلیل باشد که جامعه شناسان زبان همواره سعی بر آن دارند تا رابطه میان زبان و جامعه را مورد بررسی قرار دهند تا از یکسو مشخص کنند چرا مردم در بافتهای مختلف اجتماعی به گونه های مختلفی سخن می گویند، و از سوی دیگر بدانند چرا تغییر شرایط می تواند بر کاربرد و نوع زبان اعضای جوامع زبانی، تأثیر مستقیم بگذارد. آنها همچنین مایلند نقشهای اجتماعی زبان را تعیین کنند و مشخص نمایند سخنگویان در هر جامعه، برای انتقال معنی چگونه از زبان استفاده می کنند. روشن است، بررسی روشی که مردم توسط آن زبان را بکار می برند، اطلاعات ذیقیمتی را در اختیار جامعه شناسان زبان قرار می دهد.

در هر صورت، این مسأله بدیهی است که هرچه چارچوبهای بوجود آورنده جامعه ای پایدارتر باشند، تعامل میان اعضای آن بی نقص تر و کامل تر خواهد بود. دادوستدها اعم از بازرگانی، فرهنگی، سیاسی یا حتی اطلاعاتی، براحتی و بدون هیچ گونه خدشه ای انجام می گیرد. هنگامی که قوانین جامعه ای بر اعضای آن حاکم شد و صورتی ثابت بخود گرفت، تمامی عناصر سازنده آن جامعه، از باورها، فرهنگ و آداب و رسوم گرفته تا جهان بینی اعضای آن، همگی پایدارتر و استوارتر میگردند. این مسأله حتی بر ابزار ارتباطی آن جامعه نیز تأثیر می گذارد، و هرگونه تزلزل یا دگرگونی، می تواند تأثیر چشمگیری بر آن بگذارد.

به عبارت بهتر می توان گفت، زبانها که خود یکی از عناصر بوجود آورنده جوامع اند، در قالب نهادهای نظام مند اجتماعی وابسته به فرهنگ، عمل می کنند و شاید اگر بگوییم، می توان از طریق زبانی که بر هر جامعه حاکم است، به طرز فکر، نوع و شیوه زندگی، چارچوبهای سیاسی، مذهبی، اجتماعی و احتمالاً بسیاری از مسائل دیگر پی برد، چندان هم گزافه گویی نکرده باشیم. زبان شدیداً تحت تأثیر شرایط حاکم بر هر جامعه است. برای نمونه، درهرجامعه، کاربرد واژه های دینی و مذهبی و در نهایت سوگند هایی که با نامهای خداوند، اسامی پیامبران و مقدسین همراه اند، به روشنی بیانگر مذهبی بودن آن جامعه خواهد بود. از سوی دیگر، جامعه ای که در آن بیشتر اصطلاحات و ضرب المثل ها مربوط به کوه، دریا، جنگل، گلها و گیاهان، حیوانات، پرندگان و بطور کلی طبیعت است، جامعه ای به شمار می رود که به احتمال بسیار، به طور گسترده ای به طبیعت و آنچه بدان مربوط می شود،

وابسته است. حال نمونه دیگری را در نظر بگیرید. کشوری را در نظر بگیرید که از نظر علمی و فنی جزو جوامع پیشرفته به شمار می رود. بدیهی است که در چنین کشوری به احتمال زیاد بیشتر واژه ها و اصطلاحات و حتی گروهی از ضرب المثل ها نیز در ارتباط مستقیم با این گونه پیشرفت ها خواهد بود. اما، جوامع چه پیشرفته باشند چه در حال توسعه، به ناچار طی زمان تغییراتی را شاهد خواهند بود و مسلماً این تغییرات شدت و ضعف خواهند داشت.

اما، شاید نشان دادن اینکه زبان طی دوره هایی از زمان تغییر می کند، کار چندان مشکلی نباشد، زیرا همان گونه که پیشتر نیز بیان شد، زبان بدلیل پویایی جوامع بشری مدام در حال تغییر است، لیکن باید در نظر داشت که این تغییرات زبانی علیرغم آنکه بطور دائم و یکنواخت صورت می گیرند، هیچ کدام طی یک شب تحقق نمی یابند و برای هرگونه تغییری، از هر نوعی که باشد، مدت زمانی لازم است تا کامل شود. در هر صورت، می توان گفت که تمامی زبانها طی زمان و با سرعتی طبیعی تغییر می کنند، مگر آنکه عامل یا عواملی از خارج روند تکاملی آنها را کند یا تشدید کنند.

از آنجا که تحول زبانی در تمامی جوامع بشری صورت می پذیرد، این تغییرات را می توان تقریباً در تمامی جنبه های زبانی چه نوشتاری و چه گفتاری و در تمام سطوح زبان خواه واژگانی و خواه نحوی مشاهده کرد. برای نمونه تغییراتی را در نوشتار زبان های فارسی و انگلیسی در نظر می گیریم. در زبان فارسی تعدادی از واژه ها که در گذشته با استفاده از حروف عربی نوشته می شدند و از جنبه های نوشتاری و آوایی تا حدی نیز مشکل آفرین

بودند، برای راحتی بیشتر تغییر کردند. به نمونه‌هایی از این تغییرات توجه کنید:

بسیاری واژه‌هایی که در گذشته با "ط" نوشته می‌شدند، امروزه با "ت" نوشته می‌شوند، مانند "طهران" و "اطاق" که به "تهران" و "اتاق" تبدیل شدند. همزه به "ی" تبدیل شد و در نتیجه واژه‌هایی مانند "خانه" و "برنامه" را می‌توان به شکل "خانه‌ی" و "برنامه‌ی" نوشت. البته لازم است در این ارتباط توضیحی مختصر ارائه دهیم. عکس‌العمل جامعه در برابر این حرکت یعنی تبدیل همزه به "ی" یکسان نبوده و مخالفانی پیدا کرده است که خواهان چنین تغییری نبودند و چنین استدلال می‌کنند که به‌کارگیری "ی" مستقل در نوشتار برای چشم خواننده سنگین و نامأنوس است و به همین دلیل همچنان به استفاده از همزه ادامه می‌دادند. جالب اینجاست که فرهنگستان زبان و ادب ایران اخیراً تصمیم‌گیری خود را تغییر داده و مجدداً به استفاده از همزه روی آورده است. در نتیجه، در شرایط کنونی همچنان که دیده می‌شود، بعضی از افراد چنین واژه‌هایی را با همزه می‌نویسند و برخی دیگر "ی" جداگانه و مستقل.

در زبان انگلیسی نیز واژه‌های بسیاری دچار این‌گونه تغییرات شده‌اند از جمله:

thou → You (فاعلی)

art → Are

thy → Your

thee → You (مفعولی)

حتی بعضی از کلمات در زبان انگلیسی، امروزه تغییری کلی کرده اند و گرچه هنوز به صورت معیار در نیامده اند، اما همچنان که می بینیم در رسانه های گروهی مانند تلویزیون، روزنامه ها و مجلات به صورت غیر معیار بکار می روند. برای نمونه، واژه Nite که به جای واژه Night به کار می رود، یکی از معمول ترین واژه هایی است که سالهاست مورد استفاده قرار می گیرد. نمونه دیگر که از گفتار عامیانه شروع ولی اکنون می توان حتی در نوشتار برخی از نویسندگان (از جمله هرولد رایبیز) نیز آنرا یافت، اصطلاح "ain't" است که امروزه صرفاً یک واژه تلقی می شود. "ain't" در زبان انگلیسی بجای "am not", "is not", "are not", "have not", "has not" بکار می رود.

حال اگر به هر دلیلی نوعی دگرگونی در جامعه ای رخ دهد، این دگرگونی می تواند بر طرز فکر اعضاء جامعه تأثیر گذارد، و زبان نیز مسلماً از تأثیر این دگرگونی مصون نخواهد بود و به طور عمیق و گسترده ای تحت تأثیر انواع دگرگونیهای جوامع از جمله دگرگونیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار می گیرند. بطور کلی نمی توان گفت کدام یک از این تغییرات می تواند عامل تغییرات گسترده تری در زبان باشد. شاید، بهتر باشد بگوییم میزان تأثیر پذیری زبان از تحولات جامعه، به گستره و عمق این تغییرات بستگی مستقیم دارد. به عبارت ساده تر می توان گفت، هرچه تحولات برون زبانی عمیق تر و بنیادی تر باشند، تأثیر بیشتر و گسترده تری بر زبان می گذارند. در هر حال، پژوهشهای جامعه شناسان و بویژه زبانشناسان نشان می دهد که این تغییرات بیشترین تأثیر خود را بر زبان در سطح واژگان

اعمال می کنند، و سطوح زبانی دیگر به میزان کمتری تحت تأثیر قرار می گیرند.

لازم است بر این مطلب دوباره تأکید کنیم که عوامل اجتماعی یا همان عوامل برون زبانی تأثیر قابل ملاحظه ای بر زبان دارند. جوامع زبانی، ساختار و ارزشهای اجتماعی و نیز جهان بینی اعضای این جوامع، عناصر تشکیل دهنده این عوامل می باشند. حال اگر دگرگونی خاصی در این عوامل بوجود آید، تأثیر مستقیم آن بر زبان مشهود خواهد بود. به عبارت دیگر، تغییرات اجتماعی با هر گستره و عمقی، تغییراتی را در زبان پدید می آورند. بنابراین، اگر بخواهیم از طریق زبان به ساختارهای اجتماعی، ارزشها و حتی ضد ارزشهای جوامع زبانی پی ببریم و آنها را مورد بررسی قرار دهیم، باید مطالعات خود را از طریق زبانشناسی اجتماعی انجام دهیم. اما، اگر برآن باشیم تا تغییرات زبانی هر جامعه زبانی را که به دلیل تغییرات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی بوجود آمده اند بررسی کنیم، این جامعه شناسی زبان است که می تواند ما را در بررسیهایمان رهنمون باشد. حال ببینیم دگرگونی هایی که در یک جامعه زبانی روی می دهد، چه نوع تغییرات زبانی را سبب می گردد.

حال جامعه ای را در نظر بگیرید که سالها در آرامشی نسبی بوده است، و به طور ناگهانی تغییری بزرگ در آن روی می دهد. بر پایه این دگرگونی، تغییرات واژگانی چشمگیری صورت می گیرد که قابل مطالعه اند.

نخست، تعدادی از واژه ها و عبارات ویژگی کاربردی خود را از دست می دهند و اگر هم مورد استفاده قرار گیرند، بسامد وقوع چندانی نخواهند داشت.

دوم، گروه جدیدی از واژه‌ها ساخته شده و باب می گردند. افزون بر این، تعدادی از واژه‌های قدیمی که احتمالاً یا اصلاً به کار نمی رفته اند و یا به ندرت و عمدتاً از زبان افراد سالخورده شنیده می شده اند، دوباره رایج شده و بر سر زبانها می افتند.

سوم، گروهی از واژه‌ها معنای اولیه خود را از دست می دهند و عملاً معنایی عکس آن پیدا می کنند. چنین تغییری می تواند با بار عاطفی مثبت یا منفی همراه باشد.

چهارم، گروهی از واژه‌ها با حفظ معنی و حوزه کاربردی اولیه خود وارد زمینه های کاربردی دیگر شده و معنای خود را به آن حوزه جدید اعمال می کنند. شرایط حاکم بر ایران، یکی از نمونه های بارز چنین دگرگونی‌هایی است. دو دگرگونی بسیار مهمی را که طی حدوداً بیست و شش سال گذشته در ایران روی داده است، یعنی تغییر رژیم سیاسی و همچنین جنگ ایران و عراق را در نظر می گیریم و تغییرات زبانی حاصل از آن‌ها را مورد بررسی قرار می دهیم.

با برقراری رژیم جمهوری اسلامی و حاکم شدن شرایط جدید بر کشور، تفکر مذهبی - سیاسی حاکم بر جامعه، تغییرات واژگانی بسیاری را سبب شد. به نمونه هایی از این تغییرات توجه نمایید.

نخست، همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، تعدادی از واژه‌ها و عبارات ویژگی کاربردی خود را از دست دادند و اگر هم پس از انقلاب مورد استفاده قرار گرفته شده باشند، بسامد وقوع چندانی نداشته اند. برای نمونه واژه‌ها و

عباراتی مانند " وزارت دربار"، " اعلیحضرت"، " شاهزاده"، دیگر کاربرد خود را به صورتی که قبل از انقلاب داشتند از دست دادند.

دوم، گروه جدیدی از واژه ها ساخته شده و باب شدند. برای نمونه، واژه ها و عباراتی مانند: "انقلاب"، " برادر"، "خواهر"، "امت مسلمان"، " امت انقلابی"، " رهبر انقلاب"، " ضد انقلاب"، " شیطان بزرگ" و بسیاری دیگر باب شده و در کلام روزمره اعضای جامعه مشاهده می شد.

سوم، گروهی از واژه ها معنای اولیه خود را از دست می دهند و عملاً معنایی عکس آن پیدا کردند. برای نمونه، واژه ها و عبارات " لیبرال"، " روشنفکر"، " سلطنت طلب"، " قشر تحصیل کرده" و بسیاری دیگر که تا قبل از انقلاب یا بار عاطفی کاملاً مثبتی داشتند و یا دست کم بار عاطفی منفی نداشتند، تماماً جنبه منفی بخود گرفتند.

چهارم، گروهی از واژه ها با حفظ معنی و حوزه کاربردی اولیه خود وارد زمینه های کاربردی دیگر شده و معنای خود را به آن حوزه جدید اعمال می کنند.

۲. تأثیر دیدگاه های متفاوت بر واژگان

در اینجا لازم است مسأله ای را روشن کنیم. دیدگاه های متفاوت می توانند مستقیماً بر انتخاب واژه گوینده گان یا نویسندگان تأثیر گذارند. به عبارت دیگر، اگر گفته یا نوشته افراد را با کمی دقت بیشتر مورد بررسی قرار دهیم، به راحتی خواهیم توانست دیدگاهها و نگرشها و شاید حتی تعصبات آنها را نسبت به یا علیه افراد و پدیده های اطراف آنها کشف نمود. در بسیاری از موارد این تفاوتها به حد اکثر خود می رسد، به گونه ای که تفکیک این

تضادها تقریباً اجتناب ناپذیر خواهد بود. برای درک بهتر این مطلب به نمونه زیر توجه کنید:

کشوری را در نظر بگیرید که در آن گروهی از مردم علیه دولت حاکم فعالیت می کنند. دوباره فرض کنید شدت این مخالفت به حدی رسیده است که این گروه و دولت حاکم بر کشور عملاً رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند. حال اگر در چنین شرایطی سخنان و برچسب هایی را که هر یک از طرفین در مورد خود و گروه مقابل به کار می برند مورد بررسی قرار دهیم، به تفاوت موجود در نگرش هر یک و اختلاف واژه ها و اصطلاحاتی پی خواهیم برد که هر کدام بر پایه دیدگاه های خود به کار می برد. برای نمونه، هنگامی که اعضای گروه حاکم بخواهند در مورد گروه مخالف سخن بگویند، واژه ها و عباراتی مانند "این گروه خرابکار"، "تروریست ها"، "سوء قصد به جان..."، "شورش ها" و بسیاری دیگر از این گونه اصطلاحات را بکار خواهند برد. در مقابل، هنگامی که اعضای گروه مخالف دولت سخن می گویند، در مورد گروه خود و عملکرد آن، از اصطلاحاتی نظیر "انقلابیون"، "اعدام انقلابی"، "آزادیخواهان"، و در مورد دشمنان که در واقع اعضاء دولت حاکمند، از اصطلاحاتی مانند "جلادان حکومتی"، "حکومت ضد مردمی" و جز آن استفاده خواهند نمود. حال شرایطی را در نظر بگیرید که در آن قرار باشد سران گروه های مخالف دولت از یک سو و سران حکومت از سوی دیگر، نظرات خود را در مورد مخالفین خود بیان کنند و این نظرات ترجمه شوند و در اختیار جوامع سیاسی خارجی قرار گیرند. نیاز به توضیح نیست که در صورت نیاز به ترجمه شفاهی، مترجم مسؤل ترجمه این بیانات،

سخت گرفتار خواهد شد زیرا در فاصلهٔ زمانی بسیار کوتاه، وی مجبور خواهد بود هر یک از دو طرف مخالف را به دو صورت کاملاً متضاد مورد خطاب قرار دهد. حال به نمونه ای دیگر توجه نمایید.

زمانی که روس ها افغانستان را تحت اشغال خود داشتند، رادیو های انگلیسی زبان به هنگام صحبت از گروه مجاهدین، با عنوان "The Mojahedin Rebels" از آنها نام می بردند. در اینجا با کمی دقت متوجه خواهیم شد که عبارت "The Mojahedin Rebels" جمع اضداد است، زیرا واژهٔ انگلیسی "Rebels" به معنی "شورش" است! در نتیجه سؤالی که مطرح می شود این است که اگر اعضای این گروه "مجاهد" اند، چگونه می توانند "شورش" باشند، و بر عکس، اگر شورش می کنند، چگونه می توانند "مجاهد" باشند. در چنین شرایطی، آنانی که خارج از محدودهٔ جغرافیایی این کشور ها ماجرا ها را دنبال می کنند، بویژه اگر زبان این کشور را ندانند، مجبور خواهند بود به ترجمه هایی که در این ارتباط ارائه می شود تکیه کنند. حال اگر در ترجمهٔ چنین عباراتی کوچکترین خطایی پیش آید، مثلاً مترجم ترجمه ای تحت اللفظی از این عبارت ارائه دهد، دنبال کنندگان این ماجرا دچار ابهام معنایی و احتمالاً اشکال در درک معنی خواهند شد که طبیعتاً اجتناب ناپذیر است.

چنین شرایطی عیناً در ارتباط با آموزش زبان نیز پیش می آید. تحت چنین شرایطی، فراگیر مجبور خواهد بود توضیحاتی نسبتاً طولانی و در بسیاری از موارد غیرقابل قبول را از زبان آموز خود بپذیرد که متأسفانه به دلیل ضدونقیض بودن برخی از توضیحات بیاد سپردن معادله‌ها، اگر نگوئیم غیر

ممکن، بسیار مشکل خواهد بود. واژه "liberal" و معادل‌هایی نظیر "آزاده"، "آزادخواه" از یکسو و نیز مفاهیم ضمنی آن مانند "خیانت کار" و "وطن فروش"، "ضد جامعه" را بعنوان نمونه می‌توان در نظر گرفت.

۳. تأثیر تغییرات اجتماعی بر آموزش زبانهای خارجی و ترجمه

همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، تغییرات اجتماعی به نسبت نوع، گستره و عمق آنها بر زبان جامعه مورد نظر تأثیر می‌گذارند، لیکن شاید بتوان گفت که اینگونه تغییرات نمی‌توانند بر نوع آموزش زبان بطور کل تأثیری بگذارد، اما می‌تواند بر شیوه آموزش واژگان زبان خارجی و یا بهتر بگوئیم وسعت بخشیدن به گستره واژگانی فراگیران زبان تأثیر بگذارد.

حال ببینیم چگونه می‌توان تأثیری را که این تغییرات اجتماعی بر زبان می‌گذارند، آموزش داد و یا ترجمه کرد، و در چنین صورتی، مدرس زبان و نیز مترجم با چه مشکلات احتمالی مواجه خواهند شد. برای دست یافتن به چنین هدفی، باید هریک از گونه‌های تغییر را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

ابتدا به آن دسته از تغییرات واژگانی که در نتیجه گذر زمان حاصل می‌شوند می‌پردازیم. این دسته از دگرگونیها مشکلی برای مدرسان زبان یا مترجمان بوجود نمی‌آورند زیرا اینگونه تغییرات بدون اعمال هرگونه تغییری در بافت و چارچوب اجتماعی پدید می‌آیند و طبیعی است که با تفکر حاکم بر جامعه همسویی خواهند داشت. از اینرو، جامعه زبانی نیز به نوبه خود پذیرای چنین تغییراتی خواهد بود. مسأله دیگری که می‌توان در این مورد مطرح نمود این است که اینگونه تغییرات به دلیل همسویی با تفکر حاکم بر جامعه هیچگونه

دگرگونی معنایی را در بر نخواهد داشت و روشن است که آموزش یا ترجمه آنها نیز تغییر خاصی را بر شیوه عمل مترجمان یا مدرسان زبان اعمال نخواهد کرد. برای نمونه، واژه های "حکیم" و "پزشک" هر دو به یک مرجع اشاره می کنند، در نتیجه جایگزینی و کاربرد واژه "پزشک" بجای واژه "حکیم"، نه توضیح ویژه ای را برای مدرسان زبان الزامی می دارد و نه معادل جدیدی را در زبان خارجی برای مترجمان طلب خواهد کرد.

حال به بررسی آن دسته از تغییرات واژگانی بپردازیم که به دلیل تحولات اجتماعی بوجود می آیند. همانطور که پیشتر اشاره شد این گونه تغییرات را می توان به چهار گروه تقسیم نمود.

الف- تغییرات واژگانی گروه نخست، هیچگونه مشکلی در ارتباط با ترجمه بوجود نمی آورند، زیرا این گروه واژه هایی را دربر می گیرند که دیگر کار برد خود را از دست می دهند و یا اگر کاربردی داشته باشند نمی توان بسامد چندانی برای آنها قائل شد. در هر دو صورت معادل یابی برای چنین واژه هایی به هنگام ترجمه اشکالی بوجود نمی آورد زیرا برای آنها از قبل معادل هایی تعین شده است. به همین نسبت آموزش چنین واژه هایی نیز نباید اشکالی دربر داشته باشد زیرا بدوندرنظر گرفتن بسامد وقوع چنین واژه هایی، معادلهای آنها در دوزبان وجود دارند. برای نمونه با درنظر گرفتن شرایط کنونی ایران، واژه هایی مانند "اعلیحضرت" و "شاهزاده" و عباراتی نظیر "وزارت دربار" و "جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران"، هریک از قبل برای خود معادلی در زبانهای خارجی داشته اند، چه این واژه ها و عبارات در حال حاضر بکار بروند و چه دیگر کاربردی نداشته باشند. پس گونه نخست

تغییرات، مشکلی در ارتباط با ترجمه بوجود نمی آورد. دقیقاً به همان دلایلی که مطرح شد آموزش چنین عبارات و واژه هایی به هیچوجه مشکل آفرین نخواهد بود زیرا علیرغم بسامد کم یا زیاد آنها، هم مفاهیم وجود دارند و هم معادل‌های آنها در زبانهای خارجی.

آن دسته از تغییرات واژگانی ای که در گروه دوم قرار می گیرند، می توانند مشکلاتی را در ارتباط با آموزش زبان یا معادل یابی در ترجمه بوجود آورند، زیرا "بیشتر واژه ها و عبارات جدیدی که رایج می شوند، معمولاً ریشه در تحولات اجتماعی دارند و احتمالاً مقید به فرهنگ جدیدی هستند که حاکم شده است. در نتیجه چنین شرایطی، آموزش واژگان زبان خارجی و نیز ترجمه کاری بس مشکل خواهد بود، زیرا در بیشتر موارد معادل‌های دقیقی نمی توان برای واژه هایی که باب شده اند یافت و از این گذشته اگر بخواهیم معادلی تحت اللفظی برای واژه های جدید ارائه دهیم، به هیچوجه بعد فرهنگی آنرا پوشش نخواهد داد. برای نمونه، اصطلاحاتی مانند "شیطان بزرگ" و "برائت از مشرکین" را در نظر بگیرید که در زبان فارسی دوران بعد از انقلاب باب شده و بکار می روند که البته تعداد آنها کم هم نیست. شاید بتوان براحتی معادلی تحت اللفظی و البته دقیق برای چنین عباراتی ارائه داد، اما این معادل ها تحت هیچ شرایطی نمی توانند آنطور که با ید، بیانگر تمام جنبه های معنایی و عاطفی این اصطلاحات باشد.

پ-واژه ها و عباراتی که در گروه سوم قرار می گیرند، احتمالاً بیشترین اشکال را می توانند بوجود آورند چه در ارتباط با آموزش زبان و چه در ارتباط با ترجمه، زیرا برای چنین عناصری که از پیش معادل‌هایی نیز در زبانهای

خارجی داشته اند، ارائه معادل یا معادل‌هایی که از نظر معنایی صد در صد عکس معادل‌های پیشین باشند، می‌تواند منطق کلامی را برهم زند، مانند بکارگیری واژه‌ها و عباراتی مانند "سلطنت طلب"، "لیبرال" و "قشر تحصیلکرده" در جملاتی که بار عاطفی منفی دارند.

همانگونه پیشتر نیز اشاره شد، گروه چهارم واژه‌هایی هستند که با حفظ معنی و حوزه کاربردی اولیه خود وارد زمینه‌های کاربردی دیگر شده و معنای خود را به آن حوزه جدید اعمال می‌کنند. به نمونه زیر توجه کنید:

(۱) "این دوست شما هم کلام مارو شهید کرد."

در نمونه شماره (۱) واژه "شهید" در اصطلاحاتی مانند "شهید کردن" و "شهید شدن" جزو واژه‌هایی هستند که ابتدا در اوایل انقلاب و سپس در دوران جنگ ایران و عراق به شکلی گسترده باب شد. این واژه سپس وارد زبان عامیانه شد و همانطور که در نمونه بالا دیده می‌شود این واژه در جمله‌ای کاملاً دوستانه و غیر رسمی بکار رفته است. با توجه به این نکته که واژه "شهید" اساساً در ایران معنای ویژه‌ای برای خود کسب کرده است و بدون در نظر گرفتن اینکه این واژه در زبان انگلیسی معادلی نیز دارد، در ترجمه نوشتار فارسی به زبان انگلیسی جایز نیست که از واژه معادل آن یعنی "martyr" استفاده شود، حتی اگر این واژه در معنی اصلی خود بکار رود، زیرا این واژه برای افراد انگلیسی زبان به هیچ وجه نمی‌تواند جنبه‌های فرهنگی حاکم بر واژه "شهید" را آنطور که در زبان فارسی وجود دارد، انتقال دهد و شاید احتمالاً آنها را به یاد جنگ‌های صلیبی و افرادی که در این

جنگها کشته شده اند بیندازد. پس بهتر آنست که این واژه را در زبان انگلیسی آوانویسی کنیم و توضیحات لازم را چه از نظر معنایی و چه از نظر فرهنگی و مذهبی بصورت پانوشته ارائه دهیم. حال به چند نمونه دیگر توجه نمایید:

(۲) " کورش دیروز به رضا یک پاتک جانانه زد."

(۳) به کورش گفتم، "باز هم تو بی خیر کودتا کردی؟"

(۳) "حالا دیگه کامبیز خان هم برای ما قطعنامه صادر می کنه!"

در نمونه های (۲) الی (۴) فوق نیز واژه های "پاتک"، "کودتا" و

"قطعنامه" در واقع واژه های نظامی - سیاسی هستند که در طول جنگ متداول گشته و سپس وارد زبان عامیانه شدند. واضح است که ترجمه چنین جملاتی در زبان انگلیسی به احتمال زیاد کاملاً ناملموس و سؤال برانگیز خواهد بود. در واقع مترجم به هنگام ترجمه چنین جملاتی برسر دوراهی قرار خواهد گرفت، زیرا اگر این جملات را عیناً به زبان انگلیسی برگرداند، یعنی ترجمه ای تحت اللفظی از آنها ارائه دهد، خواننده متن ترجمه شده، نه معنی را بطور کامل درک می کند و نه به مفاهیم جنبی آن پی می برد. حال اگر مترجم تصمیم بگیرد ترجمه ای بدست دهد تا برای خواننده متن در زبان مقصد کاملاً قابل درک و لمس باشد، در این صورت متن حاصل دیگر ترجمه این متن نخواهد بود بلکه بازآفرینی مطلبی خواهد بود که تا حدی معنای متن مبدأ دربر خواهد داشت. از سوی دیگر چنین واژه هایی در امر آموزش زبان نیز می توانند بدلایلی که ذکر شد ایجاد اشکال نمایند، زیرا علی رغم آنکه هریک از این واژه ها معادل دقیق صرفاً واژگانی و نه الزاماً

منظورشناختی در هریک از زبانهای خارجی دارند، بکارگیری آنها در زبان خارجی کاملاً بی معنی و دور از منطق کلامی خواهد بود، گرچه بر اساس بافت موضوعی مورد نظر ما در زبان فارسی کاملاً منطبق بر منطق کلامی خواهد بود.

شاید در اینجا ذکر این مطلب الزامی باشد که مدرسان به هنگام آموزش زبان باید بر جنبه فرهنگی زبان تأکید بسیاری بنمایند و بقول معروف این مطلب را به فراگیران زبان خارجی تفهیم نمایند که اگر فردی می خواهد زبانی را بدرستی فراگیرد، اولین شرط آن این است که فرهنگ غالب بر آن زبان خارجی را بطور کامل فرا گرفته و در واقع آنرا همچون فرهنگ زبان مادری خود لمس نماید. شاید بتوان ادعا کرد که فقط در چنین شرایطی است که داوطلب می تواند بخوبی به آن زبان تسلط لازم را کسب نماید. البته جای آن دارد تا مورد دیگری را نیز مطرح نمائیم، و آن اینکه قبل از هراقدامی باید هدف داوطلب را از فراگیری زبان خارجی تعیین نمود و در اصل بر اساس هدف اصلی زبان آموزی است که روش آموزش و گونه های تمرینات لازم مشخص و تنظیم می گردند.

بحث ما تاکنون در مورد تغییرات اجتماعی و مشکلاتی که گویشوران زبان در این ارتباط با آنها مواجه می شوند بود. جای آن دارد تا در این مقطع مقداری نیز در مورد راهکارهایی که مترجمان در مواجهه با چنین مشکلاتی اتخاذ می نمایند بحث نمائیم.

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، چنین می نماید، بتوان روش و راهکارهای مترجم را به هنگام رویارویی با نکات فوق به شکلی خلاصه در چند مورد خلاصه کرد.

گروه نخست- در تغییرات اجتماعی نوع اول، تعدادی از واژه ها و عبارات ویژگی کاربردی خود را از دست می دهند و حتی اگر بکار روند، بسامد چندانی نخواهند داشت. مترجم به هنگام رویارویی با تغییراتی از این دست مشکل چندانی نخواهد داشت، زیرا اگر قرار باشد متنی را چه از زبان خارجی به زبان مادری ترجمه کند و یا برعکس، واژه هایی که بدلیل ساختار جدید اجتماعی دیگر بکار نمی روند یا بسامد کاربردی محدودی پیدا کرده اند، به هر حال از قبل معادل یابی شده اند، بنا براین مترجم تحت چنین شرایطی با هیچ مشکلی روبرو نخواهد بود. بنا براین تغییراتی که در گروه نخست قرار می گیرند، نمی توانند مشکلی برای مترجم بوجود آورند.

گروه دوم- در تغییرات اجتماعی نوع دوم، گروه جدیدی از واژه ها ساخته شده و باب می گردند. افزون براین، تعدادی از واژه های قدیمی که احتمالاً یا اصلاً بکار نمی رفته اند و یا بندرت و عمدتاً از زبان افراد سالخورده شنیده می شده اند، دوباره رایج شده و برسر زبانها می افتند. براساس چنین تحولی، مسأله را باید از دو جنبه نسبتاً متفاوت مورد بررسی قرارداد. نخست، عملکرد مترجم را در ارتباط با گروه جدیدی از واژه ها که ساخته و رایج شده اند مد نظر قرار می دهیم. در چنین صورتی دو امکان وجود خواهد داشت. نخست آنکه واژه های جدید معادل معنایی و کاربردی در زبانهای خارجی دارند که

در این صورت برگردان متون از هریک از زبانهای خارجی به این زبان و برعکس مشکل خاصی بوجود نخواهد آورد و مترجم صرفاً با بکارگیری فنون ترجمه، متون را از یکی از زبانها به زبان دیگر بر می گرداند، بدون آنکه الزاماً با مشکل خاصی مواجه شود.

در صورت دوم ممکن است چنین واژه هایی معادل معنایی در زبانهای خارجی داشته باشند، لیکن از نظر کاربردی با فرهنگ زبانهای خارجی هماهنگی نداشته باشند. در این صورت اگر مترجم معادل دقیق واژه ها را بکارگیرد، احتمالاً معنی تحت اللفظی دقیقی از آنها بدست خواهد داد بدون آنکه ابعاد مختلف مفاهیم ضمنی را انتقال داده باشد. مترجم در چنین شرایطی می تواند بگونه ای دیگر عمل کند که موجه تر از شیوه قبل بنظر می رسد. به کلامی دیگر، مترجم می تواند معادل یابی یک به یک را رها کند و بدون در نظر گرفتن معنای دقیق معادل هایی را در زبان مقصد بکار گیرد که دقیقاً همان مفاهیم ضمنی و بار عاطفی واژه ها را چه مثبت باشد و چه منفی بدست دهند. چنین ترجمه ای که در واقع خواننده محور است شاید بتواند از نظر منظورشناختی اعتبار بیشتری از گونه های دیگر ترجمه کسب نماید.

حال بیائید صورت سوم را نیز در نظر بگیریم. در چنین شرایطی همانگونه که اشاره شد، برخی از واژه های قدیمی و مهجور دوباره رایج شده و کاربرد عام می یابند. حال ممکن است این دسته از واژه ها معنی خود را بطور کامل حفظ کنند. در اینصورت، مترجم مانند زمانی که با گروه اول سروکار دارد با مشکل ویژه ای روبرو نخواهد بود، چنین واژه هایی از قبل معادل یابی شده و در نتیجه به زبان دیگر برگرداندن آنها براحتی صورت می پذیرد. حال اگر این

گروه از واژه‌ها بدلیل گذشت زمان و یا حتی برای آنکه با چارچوب ذهنی جامعه زبانی کنونی منطبق تر باشند، برخی از جنبه‌های معنایی خود را از دست بدهند و یا حتی جنبه‌هایی را نیز کسب کنند، مترجم نمی‌تواند براحتی معادلهای از پیش تعیین شده آنها را بکارگیرد. بعبارت دیگر، شاید مترجم مجبور شود اینگونه واژه‌ها را همچون واژه‌های گروه اول (واژه‌هایی که جدیداً ساخته و باب شده‌اند) تلقی کرده و معادل جدیدی برای آنها انتخاب کند. به هر روی، به هنگام بحث در مورد گروه چهارم خواهیم دید که در برخی موارد می‌توان شباهتهای زیادی میان این دو گروه یافت.

گروه سوم - در تغییرات اجتماعی نوع سوم، گروهی از واژه‌ها معنی اولیه خود را از دست می‌دهند و عملاً معنایی عکس آن پیدا می‌کنند. تغییراتی از این دست می‌تواند با بار عاطفی مثبت یا منفی همراه باشند. در بسیاری از موارد مترجم به هنگام برخورد با چنین شرایطی با مشکلاتی مواجه می‌شود که عملاً نمی‌تواند راه حلی منطقی و مناسب برای آنها بیابد. برای نمونه، همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، اگر قرار باشد که صفت‌هایی همچون "روشنفکر" و عباراتی مانند "قشر تحصیل کرده" که بخودی خود نه تنها بار عاطفی منفی ندارند، بلکه در واقع در گروه واژه‌ها و عباراتی قرار دارند که بار عاطفی کاملاً مثبتی دارند، بامعانی دیگر و با بار عاطفی کاملاً منفی بکار روند، مترجم شاید دیگر نتواند معادلهایی مانند "intellectuals" و یا "the educated class" بکارگیرد، زیرا این گروه از واژه‌ها و عبارات در زبان انگلیسی مطلقاً بار عاطفی منفی ندارند. در چنین شرایطی مترجم احتمالاً مجبور خواهد شد تا از واژه‌ها و عبارات دیگری استفاده کند

که معنی و بار عاطفی آنها منفی باشد، اما چنین انتخاب‌هایی الزاماً معادل دقیق معنایی این واژه‌ها و عبارات در زبان مقصد نخواهند بود.

گروه چهارم - در تغییرات اجتماعی نوع چهارم، گروهی از واژه‌ها با حفظ معنی و حوزه کاربردی اولیه خود وارد زمینه‌های کاربردی دیگر شده و معنای خود را به آن حوزه جدید اعمال می‌کنند. در چنین شرایطی، مترجم ممکن است با دو حالت روبرو شود. نخست آنکه چنین پدیده‌ای در زبان مقصد نیز وجود داشته باشد، یعنی واژه مورد نظر در حوزه کاربردی زبان مقصد نیز، معنایی مانند آنچه در زبان مبدأ مد نظر است القاء کند. در این صورت مترجم بدون هیچ اشکالی معادل دقیق آنرا در زبان مقصد بکار خواهد برد بدون آنکه ترسی از امکان کاهش یا افزایش معنایی به دل راه دهد. در حالت دوم، ممکن است مترجم با شرایطی مواجه گردد که در آن واژه مورد نظر چنین عملکرد معنایی در زبان مقصد نداشته باشد. در این صورت، وی مجبور خواهد شد از واژه یا عبارت دیگری استفاده کند که همان معنی را با بار عاطفی یکسان القاء کند، گرچه ممکن است برخی به این نوع ترجمه ایراد بگیرند و آنرا از " وفاداری به متن زبان مبدأ " به دور بدانند.

۵. نتیجه گیری

در مقاله حاضر سعی بر آن بوده است تا از سویی به رابطه تنگاتنگ میان زبان و جامعه پرداخته شود، و از سوی دیگر تلاش شود، اشکالات احتمالی‌ای را که می‌توانند بر اساس اینگونه تغییرات بوجود آمده و مشکلاتی برای مترجمان بویژه نوپا فراهم آورند، معرفی شوند. همچنین کوشش بعمل آمد تا

راه حل هایی را که بنظر می رسد بتوانند دست کم بخشی از مشکلات ترجمه را برطرف کنند، بدست داده شوند.

باید متذکر شویم، آنچه در این مختصر مطرح شد، شاید دربرگیرنده تمامی جنبه های تغییرات واژگانی که می تواند بر اساس دگرگونیهای اجتماعی صورت پذیرد، نباشد و ممکن است برخی از جنبه ها از نظر نگارنده بدور مانده باشد، لیکن شاید بتوان مدعی شد آنچه که بدان اشاره شد مهمترین مواردی بوده اند که دست اندرکاران ترجمه معمولاً با آن روبرو هستند، و هر یک برای رفع چنین مشکلاتی با شوه خاص خود به چالش می پردازند.

کتابنامه

- Fasold, R. 1993. **Sociolinguistics of Language**.
Oxford: Basil Blackwell.
- Holmes, J. 1992. **An Introduction to
Sociolinguistics**. London and New York: Longman.
- Hudson, R. 1980. **Sociolinguistics**.
London: Cambridge University Press.
- Wardhaugh, R. 1990. **An Introduction to
Sociolinguistics**. Oxford: Basil Blackwell.

مدرسی، یحیی. ۱۳۶۸. درآمدی بر جامعه شناسی زبان. تهران. مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی